

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: هفدهم - پاییز ۱۳۹۲

از صفحه ۱۴۹ تا ۱۶۴

تحلیل گفتمان مرد در شعر فروغ فرخزاد و غاده سمّان*

نازنین فرزاد^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران جنوب - ایران

چکیده

در عصر ما، عصر دانش و آگاهی که زنان نیز در ساختن آن سهم قابل توجهی دارند، برآند تا زن را به جایگاه اصلی و طبیعی آن در کنار مرد ارتقا دهند. در گذشته‌های دور جهل و توحش، زن را به حیوانی خانگی بدل کرده بود که نمی‌توانست هم‌پای مرد در جامعه، منشأ اثر باشد. بدین جهت زن، در محدوده‌ی خانه به روزمرگی تن داده بود. جنبش اصالت زن که در اروپا محصول انسان‌گرایی و رنسانس بود به زودی سراسر اروپا را فراگرفت و بعدها به سرزمین‌های مشرق زمین نیز سرایت کرد. در سرزمین‌های اسلامی، فمینیسم افراطی دیده نمی‌شود زیرا زن در مکتب اسلام، برخلاف کلیسای قرون وسطی، از حقوق مدنی (به جز در ارث و شهادت)، برخوردار بود؛ فروغ فرخزاد شاعر ایرانی و غاده‌سمان شاعر معاصر عرب، در برخورد با مسأله‌ی مرد و آزادی زن و حقوق او، همانندند. در گفتمان فروغ و غاده، مرد دو چهره دارد؛ غارت‌گر گذشته و امیدبخش و کامل‌کننده‌ی زندگی امروز.

کلید واژه‌ها: گفتمان، فروغ فرخزاد، غاده‌سمان، مرد، فمینیسم

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۲

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: nnfarzaad@gmail.com

مقدمه

جهل و نادانی باعث شده بود تا انسان پیشین از زن، موجودی خانگی بسازد که شایستگی آن را ندارد تا به مرحله‌ی انسانیت پای بگذارد. از این روی زن همواره به عنوان جنس دوم به شمار می‌آمد. در مواردی هم که زنان مورد توجه برخی طیف‌های اجتماعی (به ویژه ثروتمندان) قرار می‌گرفتند، بیشتر بدان جهت بود که وسیله‌ای برای به رخ کشیدن قدرت اقتصادی همسرانشان باشند، به بیان دیگر زن به مرور به «مجسمه‌ای زیبا تبدیل شده بود که بر تنش جامه‌های حریر و آرایه‌های گران‌بها مترآم بود. اما چه کسی می‌دانست که این جامه‌های حریر و جواهرات گران‌بها، چه زخم‌های هولناکی را که در دل ریش زن بود پنهان کرده است؛ زخم‌هایی که بشریت هرگز مرهمی بر آنها ننهاده بود.» (زیاده، ۱۹۸۲: ج ۲: ۳۰)

تردیدی نیست که جوامع بدوی، تفاوت فیزیکی زن و مرد را عامل برتری مرد بر زن به شمار آورده است. محدود کردن زنان به امر زاییدن و آنان را تنها یک رحم پنداشتن، ستمی بود که بر جامعه‌ی انسانی روا داشته‌شد؛ زیرا همواره جامعه‌ی انسانی از تجربیات زنان بهره نگرفت و آنان را به رسمیت نشناخت.

«این جامعه‌ی طبقاتی بود نه طبیعت که زنان را از حق شرکت در وظایف برتر اجتماعی محروم کرد و تأکید اصلی را بر وظایف حیوانی - مادری گذاشت و این دست‌برد به زنان با استفاده از یک افسانه‌ی دوگانه اجرا شد. از یک سو مادری، نمایانگر بلایی بیولوژیکی بود که از اندام‌های زاینده‌ی زنان برمی‌خاست و همراه آن ماده‌باوری (ماتریالیسم) عامیانه، مادر بودن را چیزی رمزآمیز نمایاند. و برای دلداری به زنان و پوشاندن وضعیت اجتماعی درجه‌ی دوم شهروندی آن‌ها، به ستایش مادران پرداخته و آن‌ها را از هاله‌ی تقدس، توانایی ذاتی، احساس و دانشی همیشگی، فراتر از درک مردان، برخوردار نمودند. قدسیت و خوارشمردن، دوروی یک سکه‌ی دست‌برد اجتماعی به زنان در سیستم جامعه‌ی طبقاتی است» (رید، ۱۳۸۳: ۵۸)

دین مبین اسلام، از نخستین مکتب‌هایی بود که برای زن، هویتی انسانی همچون مرد، قایل شد و ارزش هر انسانی را چه زن و چه مرد، تقوا دانست: یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنا أکرکم عندالله أتقاکم إن الله علیم خبیر

(سوره حجات: ۱۳) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و ملت‌ها و قبایل مختلف قراردادیم تا به شناخت یکدیگر برسید. بی‌گمان گرمی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است. همانا خداوند دانای بیناست». در این آیه‌ی مبارک، کلیت انسان مطرح است. به طور کلی در قرآن کریم حقوق مدنی زن و مرد به جز در ارث و شهادت برابر است. نکته‌ی دیگری که در اسلام، مسأله‌ی زن را به وضوح روشن می‌کند، سوره‌ی کوثر است. در این سوره، تأکید شده است که نسل پیامبر اکرم از دخترانش ادامه می‌یابد. در حالی که اعراب عصر جاهلی مردی را که دارای پسر نبود، اُتْر، یا دنباله بریده، می‌نامیدند؛ زیرا نسل او با خودش منقرض می‌گردد. در سوره‌ی کوثر، تأکید بر ارزش زن همانند مرد است. اهل سنت بر این باوراند که مقصود از کوثر، دختران رسول اکرم است. ما شیعیان، کوثر را حضرت فاطمه (س) می‌دانیم زیرا ائمه‌ی اطهار از نسل آن حضرت هستند. در هر دو باور، کوثر، اشاره به ادامه نسل مبارک رسول اکرم از سوی زن است. اعراب جاهلی تولد دختر را برای خود ننگ می‌دانستند و چه بسا که چهره‌ی پدر در هنگام تولد دخترش، از خشم سیاه می‌شد.

چنانچه، تصویر زن را در کلیسای قرون وسطی، بجویم، تصویری زشت و شیطانی خواهیم یافت. این کلیسای به انحراف رفته، زن را عامل لذات زهرآگین و قاروره‌ی گناهان می‌دانست. تا آنجا که کشیشان از ترس به گناه‌آلوده شدن، ازدواج نمی‌کردند.

تردیدی نیست که در روزگار ما به دنبال تحولات اجتماعی که در پی پیشرفت‌های شگفت‌انگیز دانش بشری در غرب رخ داد زن تاحدی قابل قبول توانست جایگاه خود را در آن سامان، در کنار مرد اگر کاملاً به دست نیاورده، لااقل بشناسد. این آگاهی باعث شد تا زنان، از کمینگی تحمیل شده، بیرون آیند و خود را در کنار مردان به رسمیت بشناسند. در این گذرگاه مردان و زنان فراوانی بودند که برای کمک به سعادت بشر کوشیدند تا از توانایی‌ها و استعداد زنان، جامعه را بهره‌مند سازند.

جنبش فمینیسم در حقیقت با رشد مکتب رمانتیک اروپا آغاز شد. در این مکتب نویسنده در ابراز احساسات شخصی خود آزاد بود و از هیچ قاعده و قانونی پیروی نمی‌کرد. این مکتب در آغاز انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه، سراسر اروپا را فراگرفته بود.

در اوایل قرن نوزدهم (۱۸۱۸) نخستین گروه زنان معترض به قوانین پارلمانی انگلستان، ظهور کرد. آنان که از فقر و بدبختی زمان جنگ به تنگ آمده بودند، به نابرابری زن و مرد، اعتراض داشتند. آنان می‌گفتند: «هر مردی به زنی یوغ می‌زند و او را به اسم تشکیل خانواده به اسارت تشکیلات خود می‌کشاند و نام این کار را پیمان (زناشویی) می‌گذارد ... نظام مردانه نظامی است مبتنی بر تزویر و ریای تحکم‌آمیز و آمرانه که خود مردان، اسمش را می‌گذارند اخلاقیات.» (روباتام، ۱۳۸۵: ۵۵)

باید یادآور شد که این جنبش نخست برای الغای بردگی بود که به دنبال آن، آزادی و حق رأی زنان را به دنبال داشت. در فرانسه نیز پس از انقلاب کبیر آن سامان، زنان نیز برای به دست آوردن حقوق مدنی خویش وارد عمل شدند. جمهوری نوپای فرانسه در فوریه ۱۸۴۸ مجازات اعدام را برای فعالیت‌های سیاسی لغو کرد و حق کار برای همه را اعلام نمود. در این هنگام زنان فرهیخته‌ی فرانسه که از هرصنفی در میان آنان بود، مسأله‌ی آزادی زنان را تا پیروزی کامل دنبال کردند. زنانی مانند پولین رولان Pauline Roland (دبیر و روزنامه‌نگار)، لوییز دوریا (ادیب)، ژن دوران (جامه‌دار و سپس آموزگار) و مانند این‌ها.

آنچه مسلم است این است که جنبش اصالت زن، بخشی از جنبش انسان‌گرایی یا فرهنگ‌دوستی است که حرکت شگفت‌انگیز رنسانس را در اروپا به وجود آورد.

در ایران و سرزمین‌های عربی در قرن بیستم، زنان تاحدی به حقوق خود دست یافتند. «به دنبال آشنایی مردم مشرق زمین با فرهنگ و تمدن غرب، افکار و گرایش‌های تجددطلبانه به کشورهای شرقی راه یافت. یکی از نتایج این امر، گسترش بحث آموزش زنان، ارتقای حقوق مدنی آنان و در نهایت ورود هرچه بیشتر آنان در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود. زنان متأثر از اندیشه‌ی تجددطلبی و برابری‌خواهی، برای دستیابی به اهداف خود، هم‌گام با تأسیس مدارس دخترانه و انتشار روزنامه، انجمن‌ها و مجامعی را بنیان نهادند و به برگزاری کنگره‌هایی مبادرت ورزیدند که کنگره‌ی نسوان شرق، یکی از ثمرات آن بود.» (سلامی و...، ۱۳۸۴: چهارده)

بدین ترتیب نخستین کنگره‌ی نسوان شرق در سال ۱۹۳۰ در دمشق برگزار شد. این کنگره بعدها گسترش یافت و تقریباً از اکثر کشورهای مشرق زمین از جمله ایران نمایندگانی داشت و در تهران نیز برگزار گردید.

اگر تاریخ دقیق نهضت زنان اروپا را سال ۱۸۷۰ بدانیم، تاریخ نهضت زنان تا امروز را می‌توان بدین‌گونه خلاصه کرد:

- از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۶، تساوی زن و مرد تقاضا شد.
 - از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۶ ورود زن در خدمات و امور اجتماعی.
 - از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۱ پیشرفت کلی زن‌ها در تحصیل ادبیات و فکر ترقی.
 - از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۲ نهضت برای اصلاح حقوقی که به نفع زن‌ها نبود.
- از ۱۹۲۳ تا امروز نهضت برای تحصیل مقرری بهتری برای زنان کارگر، برای تحصیل حق انتخاب کردن زن، برای اصلاح و بهبود طرز تعلیم و تربیت نسوان. (همان: ۷۴)
- باید توجه داشت که فمینیسم در مشرق زمین به ویژه در کشورهای اسلامی با فمینیسم در غرب، تفاوتی عمده دارد. در غرب این نهضت در بسیاری موارد راه افراط پیموده و زن را از مرد برتر دانسته است. در حالی که در مشرق زمین، زن خود را در کنار مرد و مکمل او می‌بیند. زنان مشرق، افزون‌طلب نیستند و حقوق مدنی یکسان با مرد می‌خواهند در عین حال که وظیفه‌ی مادری را نیز بسیار محترم می‌شمارند. در مشرق زمین، مدیریت خانواده، با زن است. در حقیقت زن به عنوان مادر و همسر، هم کودکان و هم شوهر را اداره می‌کند. این مدیریت، آن‌قدر دقیق و در عین حال، پنهان است که مرد آن را حس نمی‌کند.

غاده سمّان

خانم دکتر غاده سمّان (غاده السّمّان)، در سال ۱۹۴۲ در دمشق زاده شد. پدرش دکتر احمد سمّان، وزیر آموزش و پرورش سوریه بود. غاده تحصیلاتش را در ادبیات انگلیسی در دمشق، بیروت و لندن ادامه داد و از دانشگاه لندن دکترای ادبیات انگلیسی گرفت. او افزون بر تدریس، اکنون نویسنده‌ی (Columnist) ستون نویس، در مجله‌ی عربی الحوادث بیروت است. پس از جنگ‌های داخلی لبنان به پاریس مهاجرت کرد.

غاده سمّان، افزون بر شاعری نویسنده‌ای تواناست. اشعار و داستان‌هایش به بیشتر زبان‌های جهان از جمله فارسی ترجمه شده است. از رمان‌های مشهور او می‌توان به دورمان اشاره کرد؛ نخست رمان بیروت ۷۵، که جنگ داخلی لبنان را در این رمان پیش‌بینی کرده است. دیگری رمان کابوس‌های بیروت، که در حقیقت یادداشت‌های خود او از درون بیروت جنگ‌زده می‌باشد. این رمان را می‌توان با رمان *د/ا* اثر خانم زهرا حسینی همانند دانست. رمان *د/ا* درباره‌ی حمله‌ی عراق به ایران است.

از آثار اوست در حوزه‌ی شعر که به فارسی ترجمه شده است:

- در بند کردن رنگین کمان. ترجمه عبدالحسین فرزاد. نشر چشمه
- غم‌نامه‌ای برای یاسمن‌ها. ترجمه عبدالحسین فرزاد. نشر چشمه
- زنی عاشق در میان دوات. ترجمه عبدالحسین فرزاد. نشر چشمه
- ابدیت، لحظه‌ی عشق. ترجمه عبدالحسین فرزاد. نشر چشمه
- رقص با جغد. ترجمه عبدالحسین فرزاد. نشر چشمه
- معشوق مجازی. ترجمه عبدالحسین فرزاد. نشر چشمه
- عاشق آزادی. ترجمه عبدالحسین فرزاد. نشر چشمه، زیر چاپ

غاده سمّان در ایران بیشتر به شاعری شهرت دارد. خانم دکتر نجلاء نسیب الاختیار، کتابی به زبان فرانسه با عنوان *آزادی زن در خلال آثار سیمون دیوار و غاده سمّان*، دارد که در حقیقت پژوهشی انتقادی تطبیقی است. خانم پائولادی کابو، نقاد ایتالیایی نیز کتابی جامع در تحلیل آثار غاده سمّان، منتشر کرده است. (ر.ک: فرزاد، ۱۳۸۳: ۱۰۰)

فروغ فرخ‌زاد

فروغ فرخ‌زاد در سال ۱۳۱۳ در تهران زاده شد و در سال ۱۳۴۵ در تصادف اتومبیل در همین شهر درگذشت. دفترهای نخستین اشعار فروغ؛ *سیر، دیوار و عصیان*، به شیوه‌ی اشعار نیمایی است. فروغ پس از آشنایی با ابراهیم گلستان نویسنده‌ی توانای ایرانی، دچار تحول در ذهن و زبان گردید، چنان‌که در دفتر *تولدی دیگر*، شاعری متفاوت جلوه کرد که جایی ویژه برای خودش در شعر معاصر ایران گشود.

اگر بخواهیم مسیر تکاملی شعر فروغ را ادامه دهیم، در تولدی دیگر فروغ از درون مغز خویش، این بار انسان زاده می‌شود (نه زن و نه مرد). اما در دفتر *ایمان* بیاوریم به آغاز فصل سرد، فروغ درمی‌یابد که در روزگار او در جامعه جایی برای زن فرهیخته و روشن‌فکر وجود ندارد. این دفتر فروغ با دفتر شعر غاده سمّان با عنوان *زنی عاشق در میان دوات*، همانندی دارد.

گفتمان مرد در اشعار دو شاعر

۱- عنصر غارت‌گر

گفتمان Discourse درحقیقت همه‌ی زمینه‌هایی است که اثر هنری به دنبال آن پدید می‌آید. گفتمان «در اشاره به پیکره‌ی منسجمی از سخنان به کار می‌رود که در تبیین واقعیت، به تعیین هدف مورد توجه و ایجاد مفاهیمی به منظور تحلیل آن پردازد. گفتمان خاص که در آن سخنی ایراد می‌شود به همه‌ی ارتباطاتی که بتوان بین ایده‌ها ایجاد کرد حاکم است. به عنوان اسمی مجزا و مستقل (نفس گفتمان) به معنی زبان در کاربرد عملی در بافت اجتماعی و ایدئولوژیکی‌اش است.» (کادن، ۱۳۸۰: ۱۲۱)

گفتمان، زیربنای روی‌کرد نویسنده به زندگی است که می‌توان طبقه‌ی اجتماعی و تا حدی ایدئولوژی او را ردیابی کرد. در این پژوهش مقصود از گفتمان مرد، در حقیقت، تصویر مرد و خصوصیات او در اشعار فروغ فرخزاد و غاده سمّان است. اما این تصویر، تصویر باور داشته شده‌ای است که در ذهن این دو شاعر با توجه به آن‌چه در جامعه‌ی آنان در جریان است و آنان با آن تقابلی انتقادی دارند، نقش بسته و در اشعارشان انعکاس یافته است. به بیان دیگر چه عواملی باعث شده است که این دو شاعر چنین سخنانی را در باب مرد برگزیده‌اند؟

فروغ فرخزاد:

چه مهربان بودی ای یار ای یگانه‌ترین یار

چه مهربان بودی وقتی دروغ می‌گفتی

چه مهربان بودی وقتی که پلک‌های آینه‌ها را می‌بستی

و چل چراغ‌ها را

از ساقه‌های سیمی می‌چیدی

و درسیاهی ظالم مرا به سوی چراگاه عشق می‌بردی (فرخ‌زاد، ۱۳۵۵: ۲۴)

غاده سمان:

دروغ بود این که مرا پایتختِ قلبت می‌پنداشتی

من دریافتم که

تنها مکانی بی‌ارزش

از حومه‌ی شهر تو هستم. (سمان، ۱۳۹۰: ۶۵)

در این دو پاره شعر، آنچه روشن است این است که در نظر این دو شاعر، مرد، با زن، صادق نیست. مرد می‌خواهد، زن را در حوزه‌ای تاریک نگاه دارد تا نتواند از نور آگاهی سود جوید. به بیان دیگر، مرد، صادق نبودن را حق خود می‌داند. در ادبیات عاشقانه‌ی ایران و عرب در گذشته، معشوق زنی بود که تمامی ویژگی‌های منفی را داشت. غدار و بی‌وفا و دروغ‌گو بود. عاشق را با تمایل نشان دادن به رقیبش، زجر می‌داد. تنها نکته‌ای که او را برای عاشق، دل‌پذیر می‌کرد، زیبایی جسمانی او بود. در این جسم زیبا از ذهنی زیبا و اندیشه‌هایی والا اثری نبود و زن، تنها به عنوان کالبدی زیبا، مورد تأیید بود. اما اکنون این دو شاعر به مرد، اعلان می‌کنند که ما می‌دانیم دروغ می‌گویی، با این حال، به سوی تو می‌آییم. به بیان دیگر اکنون، زن، دیگر در پستوی خانه زندانی نیست تا در میان حیوانات خانگی به روزمرگی ادامه دهد. او به روشنایی دانش رهنمون شده است و دیگر باره نمی‌توان او را به ظلمت سوق داد:

هنگامی که پروانه

طعم پروازِ آزادانه را می‌چشد

هنگامی که نشئه‌ی حرکتِ بال‌هایش را

در هوا می‌شناسد،

هیچ‌کس نمی‌تواند

او را به پیله‌اش بازگرداند

و قانعش کند که کرم پیله بودن

برایش بهتر است. (سمان، ۱۳۹۰: ۶۸)

همان‌طور که رسول اکرم (ص) فرموده‌اند، دانش‌اندوزی برای زن و مرد مسلمان، واجب است. زن امروز، زنی فرهیخته و دانشمند است. در عصر دانش مشکلی که برخی مردان با زن فرهیخته دارند این است که آنان از زن می‌خواهند تا به شکل سنتی، از خودش صرف‌نظر کند و تنها مادر و همسر باشد و از استعدادها و نبوغ خویش برای خدمت رساندن به جامعه‌ی انسانی دست بکشد. اما زن چنین سرنوشتی را نمی‌پذیرد. و چنان‌که دیدیم، پروانه‌ای است که با دیدن جهان زیبای بیرون پیله، دیگر به ظلمت پیله، باز نخواهد گشت. فروغ فرخزاد، مردی را که فرزند زمانه‌ی خویش نیست این‌گونه می‌بیند:

معشوق من

گویی ز نسل‌های فراموش‌گشته است

گویی که تاتاری

در انتهای چشمانش

پیوسته در کمین سواری است

گویی که بربری

در برق پرتراوت دندان‌هایش

مجنوب خون گرم شکاری است. (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۲۳)

در حقیقت او برای غارت حقوق زن، آمده است و این چپاول را حق خود می‌داند.

مباد که به تو اعتماد کنم.

آن‌گاه که دستانم را فشردی

ترسیدم که انگشتانم را بدزدی

و چون برده‌انم بوسه زدی

دندان‌هایم را شمردم

اما دوستت می‌دارم (سمان، ۱۳۸۷: ۴۳)

این بی‌اعتمادی و ضایع کردن حقوق زن، همواره در اشعار فروغ و غاده سمان، تکرار می‌شود. آنان بر این باوراند که زن را باید به رسمیت بشناسند. هدف این دو شاعر، نفی مرد و اثبات خویشتن نیست بلکه آنان خواستار جایگاه خویش در کنار مرد هستند تا از ترکیب این دو، موجود انسانی، کامل گردد و کرامت راستین خویش را بازیابد؛ زیرا هرکدام بدون دیگری ناقص خواهد بود. به همین جهت است که غاده سمان در شعر بالا پس از این که از غارت حقوقش سخن گفت، افزود که «اما دوستت می‌دارم». زیرا خود را بدون مرد ناقص و باطل می‌بیند. به بیان دیگر، مردی که این دو شاعر از او انتقاد می‌کنند؛ مردی است که زن را به عنوان، مکمل و تمام‌کننده‌ی خود به رسمیت نمی‌شناسد. چنین مردی در عصر دانش و تکنولوژی که زنان هم در آن سهمی شایسته دارند، به انکار زن دست زده است. در حقیقت این مرد رابطه‌اش را با زن، پیوندی دو طرفه نمی‌داند بلکه، آن را تصاحب یا به غنیمت گرفتن تلقی می‌کند. از نظر او زن همان شیء گذشته است که در حملات سران و سلاطین به شهرهای یکدیگر همراه با غنایم، دست به دست می‌شد. این اسارت را این دو شاعر به خوبی بیان می‌کنند:

هر شب در افق فلزی مقبره
 پنجره‌ای تعبیه می‌کنم
 آرام از آن بالا می‌روم
 و گریزان به جنگل می‌جهم
 تا بال‌هایم را بگسترانم
 پیش از آن که زنگار و بید
 آن‌ها را بخورند.
 و با جغد دهشت
 به سرزمین رازها پرواز کنم
 به دور از مقبره‌های حروف

در دهلیزهای قربان‌گاه غم‌های شرقی (سمان، ۱۳۸۷: ۵۸)

احساس زندانی بودن و عدم تماس با سرزمین رازها (جهان مردان) که در بیرون خانه وجود دارد، در سراسر اشعار فروغ و غاده، موج می‌زند:

من از نهایت شب حرف می‌زنم

من از نهایت تاریکی و از نهایت شب حرف می‌زنم

اگر به خانه‌ی من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور

و یک دریچه که از آن

به ازدحام کوچه‌ی خوشبخت بنگرم (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۴۳)

در حقیقت حس زندانی بودن در تاریکیِ وهم و گمان جامعه‌ی مرد سالار که از محوریت دین و دانش بی‌خبر است، زن و استعداد او در ظلمت جهل پنهان می‌ماند. فروغ این حالت را به تاریکی مطلق (نهایت تاریکی) و غاده سمّان آن را به (مقبره) تعبیر می‌کند. هر دو شاعر در پی پنجره‌ای هستند تا از تاریکی این گورستان بگریزند. آنان دریافته‌اند که جامعه‌ی مردان، نسبت به توانایی‌های فکری و عقلانی زنان دچار سوءتفاهم است. این سوءتفاهم به روزگاران پیشین برمی‌گردد. این سوءتفاهم باعث شده است تا مرد همه چیز را به خود اختصاص دهد و زن از زندگی سهمی دریافت نکند و همه‌ی احساس و توانش در زندانی مرئی و نامرئی، بمیرد:

سهم من این است

سهم من این است

سهم من

آسمانی است که آویختن پرده‌ای آن را از من می‌گیرد.

سهم من پایین رفتن از پله‌ی متروک است

و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۸۹)

به عبارت دیگر در ذهن مردی که فروغ با او سروکار دارد، زن تنها می‌تواند از دریچه‌ای کوچک به جهان بنگرد و هروقت مرد صلاح دید همین پنجره را هم می‌بندد. به بیان دیگر، پنجره می‌تواند نمادی از روی کرد القای مردانه به زن برای نگرش به جهان باشد. شاید بتوان پله‌ی متروک را سنت‌های غلط جامعه دانست که چنین پندارهایی را نسبت به سرنوشت زن

روا داشته است. طغیان علیه چنین اندیشه‌هایی در اشعار سایر شاعران زن ایران و عرب نیز دیده می‌شود:

به قبیله اجازه نمی‌دهم ...

که بین من و تو دخالت کنند

تو قبیله‌ی منی! (الصباح، ۱۳۷۷: ۷۱)

خانم سعاد الصباح، شاعر معاصر کوییتی، آزادانه، بر نظر و سلطه‌ی قبیله می‌تازد و خودش می‌خواهد سرنوشتش را در رابطه با مرد، رقم زند. استفاده از عطر و آرایه را غاده سمّان، القایی مردانه می‌داند که به او تحمیل شده‌است. بنابراین خصلت‌هایی را که مردان از سوی خود، ویژه‌ی زنان دانسته‌اند به رسمیت نمی‌شناسد:

یارم مرا در میان شیشه‌ی عطر در بند کرد

آن‌گونه که دیو را در شیشه می‌کردند و به دریا می‌افکندند... (سمان، ۱۳۸۶: ۴۷)

در حقیقت فروغ هم زندانی شدن در هوای ملال آور زنانگی با تعریف مردانه (نه واقعیت انسانی) را، نمی‌پذیرد و می‌خواهد از مرداب روزمرگی بگریزد:

من از سلاله‌ی درختانم

تنفس هوای مانده ملولم می‌کند

پرنده‌ای که مرده بود به من پند داد که پرواز را به خاطر بسپارم

(فرخ‌زاد، ۱۳۵۵: ۷۹)

شاید بتوان پرنده را نماد زنانی دانست که پیش از فروغ، به وضعیت اسفبار خود، آگاهی یافته بودند، اما جامعه در شرایطی نبود که مردان بتوانند، به زن مجالی برای ظهور بدهند. به بیانی دیگر، پرواز، نماد اوج گرفتن با اندیشه است. تأکید فروغ بر از یاد نبردن پرواز، این است که زن، انسان است و جامعه‌ی مردسالار گذشته، به طور ناآگاه، بر آن بوده است تا انسانیت زن را انکار کند.

۲- مرد مکمل زن و بالعکس

روی دیگر سکه در گفتمان مرد در اشعار فروغ فرخزاد و غاده سمّان، مرد موجودی است که تنها با او زن می‌تواند کامل گردد و زن نیز بدون او به تکامل انسانی خود دست نخواهد یافت. نخستین نمود این روی‌کرد، عشق رمانتیک و در عین حال صادقانه‌ی این دو شاعر به مرد است:

هر آنگاه که تو را می‌طلبم

و درباره‌ی تو می‌نویسم

قلم در دستم به گلی سرخ بدل می‌شود... (سمان، ۱۳۸۷: ۳۹)



حضور تو متراکم است

و اسارت‌گر و رحم‌افزا

و همه‌ی من عشق تو را در ضربان است با رقتی سرشار

و همه‌ی من در حضور تو ساکن است با آشتی. (همان‌جا: ۲۵)

مخاطب این سخنان همان مردی است که نخست وحشی و تاتار بود که زندانی زن و مانع رشد او در آفتاب آگاهی بود. او اکنون دلداری است که زن عاشق در حضور او به امنیت و سعادت دست می‌یابد:

عشق تو در من می‌رویاند

بال‌های شفاف فراوان

و پرواز می‌کنم هم‌چون پروانه‌ی افسانه‌ای

که تازه از پيله به در آمده باشد.

عشق تو مرا از زندان لحظه آزاد می‌کند

تا من و بی‌انتهایی یگانه شویم (همان‌جا: ۹۶)

فروغ فرخزاد هم همانند غاده سمّان، روی دیگر سکه گفتمانش در مورد مرد، معشوقی است که بدون او زندگی، رنگی ندارد و سعادت را نمی‌توان یافت. اما باید گفته شود که

حجم این گونه اشعار در دفترهای فروغ ازغاده بسیار کم‌تر است. فروغ پس از دفتر *عصیان*، کم‌تر در این باره سخن گفته‌است:

ای مرا با شور و شعر آمیخته
 این همه آتش به شعرم ریخته
 چون تب عشقم چنین افروختی
 لاجرم شعرم به آتش سوختی (فرخ‌زاد، ۱۳۶۸: ۳۱۳)



تو آمدی ز دورها و دورها
 ز سرزمین عطرها و نورها
 نشانده‌ای مرا کنون به زورقی
 ز عاج‌ها، ز ابرها، بلورها
 مرا ببر امید دلنواز من
 ببر به شهر شعرها و شورها
 به راه پر ستاره می‌کشانیم
 فراتر از ستاره می‌نشانیم (همان: ۲۸۴)

این برآمدن در اوج‌گاه آسمان درحقیقت، هنگامی رخ می‌دهد که دلدار شاعر، به او و احساسات او پاسخ مثبت و کامل‌کننده داده است. اکنون سعادت انسان کامل است:

صدای تو
 صدای بال برفی فرشتگان
 نگاه کن که من کجا رسیده‌ام
 به کهکشان، به بیکران، به جاودان (همان‌جا)

غاده سمّان که در عشق‌ورزی به لایه‌ی دیگر تصویر مرد بیش از فروغ عشق می‌ورزد، نیز بر این باور است که به چشمان مرد نیازمند است تا سرنوشتش به درستی تقدیر شود:

جهان پیشینم را انکار می‌کنم

جهان تازه‌ام را دوست نمی‌دارم

پس گریزگاه کجاست اگر چشمانت سرنوشت من نباشد! (سمان، ۱۳۸۶: ۱۷)

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت دانسته می‌شود که زن شرقی با مردش پیوندی ژرف دارد. او نمی‌تواند از پیوندی که او را به تکامل می‌رساند، چشم‌پوشد زیرا زن شرقی خواهان کمال خویشتن است. غاده سمّان شاعر عرب هم‌چون فروغ فرخزاد، به شدت خواهان ایصال است. این ارتباط و پیوند را با جنس مخالف، حیاتی می‌داند تا از این طریق بتواند در کمال بخشیدن به انسان‌های دیگر کمک کند. به بیان دیگر زن و مرد شرقی چون با پیوند با یکدیگر انسان کامل را بنیاد نهادند می‌توانند برای انسانیت، منشأ اثر باشند. حتی عرفان شرقی را می‌توان در شعر زن امروز شرقی یافت. عرفانی که از آگاهی آغاز می‌شود و به کمال می‌رسد. غاده سمّان در شعری که به ایرانیان تقدیم کرده است می‌گوید:

کلمه، پنجره‌ای برگستره‌ی ارواح دیگر است

و من با کلمه به عصیان عمر خیام عاشق شدم و به حکمت زرتشت

و از ملاصدرای شیرازی آموختم

که جان، مسافر سرمنزل معشوق ازلی است. (سمان، ۱۳۸۷: ۱۵)

گفتمان مرد در اشعار این دو شاعر، هم‌چون سکه‌ای دورویه‌ی متضاد داشت؛ رویه‌ی نخست، مردی را نشان می‌دهد که هم‌چون قوم تاتار وحشی و غارت‌گر حقوق زن در طول تاریخ است. در رویه‌ی دیگر، همان مرد این‌بار فرهیخته گردیده و به عنصری کمال بخش و کمال‌طلب بدل شده است که بدون او سعادت و رشد زن ناتمام می‌ماند. اشعار عاشقانه‌ی بی‌بدیل این دو شاعر درباره‌ی چهره‌ی دوم مرد شگفت‌انگیز است.

باید گفته شود که زن شرقی در نهضت فمینیسم خود، ضد مرد نیست و مرد را مقصر نمی‌داند بلکه توحش و جهالت جوامع بدوی گذشته را عاملی برای این سوءتفاهم به حساب می‌آورد. او براین باور است که در عصر ما یعنی عصر سروری دانش و ایمان، زن به

تمامی حقوق انسانی خویش دست خواهد یافت. عصیان زن ایرانی و عرب در این برهه، عصیانی مخرب نیست بلکه عصیانی خردمندانه و سازنده است.

منابع و مأخذ:

۱. روباتام، شیلا، (۱۳۸۵)، زنان در تکاپو. ترجمه حشمت صباغی. تهران: شیرازه.
۲. رید، ایولین، (۱۳۸۳)، آزادی زنان. ترجمه افشنگ مقصودی. تهران: آذین.
۳. زیاده، می، (۱۹۸۲)، المؤلفات الکامله. جمع و تحقیق: سلمی الحفار الکربزی. بیروت: مؤسسه نوفل.
۴. سلامی، غلامرضا و نجم آبادی، افسانه، (۱۳۸۴)، نهضت نسوان شرق. تهران: شیرازه.
۵. سمان غاده، (۱۳۸۵)، زنی عاشق در میان دوات. ترجمه‌ی عبدالحسین فرزاد. تهران: چشمه. چ چهارم.
۶. -----، (۱۳۸۶)، ابدیت لحظه‌ی عشق. ترجمه‌ی عبدالحسین فرزاد. تهران: چشمه. چ دوم.
۷. -----، (۱۳۸۷)، دربند کردن رنگین کمان. ترجمه‌ی عبدالحسین فرزاد. تهران: چشمه. چ پنجم.
۸. -----، (۱۳۹۰)، معشوق مجازی. ترجمه عبدالحسین فرزاد. تهران: چشمه.
۹. الصباح، سعاد، (۱۳۷۷)، در آغاز زن بود. ترجمه‌ی حسن فرامرزی. تهران: داستان.
۱۰. فرخزاد، فروغ، (۱۳۵۵)، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. تهران: مروارید. چ چهارم.
۱۱. -----، (۱۳۶۸-۱۹۸۹)، مجموعه‌ی کامل اشعار فروغ. آلمان غربی: نوید.
۱۲. فرزاد، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، رؤیا و کابوس (شعرپویای معاصر عرب). تهران: مروارید. چ دوم.
۱۳. کادن، جان، آنتونی، (۱۳۸۰)، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند. تهران: شادگان.